

آموزه‌های مثنوی مولانا برای انسان معاصر

محمد خواجوی

آنچه کلمات مولانا را در مثنوی جان بخشیده،

جوهر سیال «شور»، «شناخت»

و «ایمانی» است که در کلماتش دمیده و بدانها

حیات و حرکت بخشیده است؛ جوهری که به

سرچشمه پرفیض وحی الهی «قرآن» اتصال

یافته و مفاهیم والای خویش را از کلام پراج

محمدی وام کرده است.

مثنوی شریف مولانا را برخی از حکمای

مسلمان تفسیر منظوم قرآن کریم دانسته‌اند؛

تفسیری که به سان منشوری پر تلالو، لایه‌های

گونگون پیچیده روان انسان را به نمایش

می‌گذارد و با زبانی که بیشتر «موسیقی» است

تا «کلمات» آهنگ جان شفته آدمی را می‌نوازد.

زبانی که مولانا برای ارتباط با مخاطبان

خویش برگزیده، نه زبان خشک و پراصطلاح

«فیلسوفان» است و نه صرفاً زبان پر رمز راز

«عارفان»، مولانا در مثنوی خود که مشحون از

آیات قرآن و احادیث نبوی است، با زبان

پیامبران با انسان سخن می‌گوید و

چنین است که زبانش برای همه مخاطبان،

زبانی آشناست زیرا زبان فطرت آنهاست.

بنابر این، مخاطب

مولانا، تنها انسان قرن هفتم هجری نیست،

بلکه به جرأت می‌توان گفت که همه انسان‌ها

در همه مکان‌ها و تا همیشه می‌توانند در هر

شرایط از مخاطبان و معاصران شعر

مولانا باشند.

استاد خواجوی در نوشتاری که پیش روی

شماست، به بازخوانی پیام و آموزه‌های مولانا

برای انسان سرگشته معاصر پرداخته و با

بهره‌گیری از معارف اسلامی و سخنان حکیم

متأله صدرالدین شیرازی، جهان دیگر، تجسم

اعمال، حکمت‌های مرگ، بقای روح، بهشت

و دوزخ و مرگ اختیاری را به

بحث نشسته است.

سخن درباره مولانا و کتاب بی‌همتایش، نه در حد بیان این فقیر است و نه در خور خامه تحریر، چون:

یک دهان خواهم به پهنای فلک

تا بگویم وصف آن رشک ملک

درباره توصیف کتاب مثنوی معنوی، که از شاهکارهای بشری الهی جهان خلقت است، گوئیم: اطراء این کتاب و بیان عظمت مقام ناظمش، آن سوی خوردهای خردوران پیشین و پسین است، بویژه این نسلی که در عصر تکنیک و تحولات شگفت دوران معاصر به سر می‌برد و طبعاً این امور موجب بعد و دور افتادن وی از افق معنویات می‌گردد.

بزرگان در تعریف این کتاب، سخن‌ها گفته‌اند و درها سفته‌اند، از جمله سید قطب الدین نیری که از عارفان کبار دوران صفوی است، گوید:

مثنوی دریای نور جان بود

نظم آن پر لؤلؤ و مرجان بود

ترجمه قرآن کتاب مثنوی است

معنی قرآن کلام مولوی است

دیگری گوید:

مثنوی مولوی معنوی

هست قرآنی به لفظ پهلوی

ایضاً: بکرهای حجله‌های معنوی

جلوه گر بین از دریچه مثنوی

آنچه نشنیدی ز سر امر «کن»

از جلال الدین رومی گوش کن

همچنانکه مرده‌ام من قبل موت
زان طرف آورده‌ام این صیت و صوت
شیخ بهاء الدین محمد عاملی - معروف به شیخ
بهایی - درباره مولانا و کتاب مثنوی معنوی او،
چنین گوید:

من نمی‌گویم که آن عالی جناب

هست پیغمبر، ولی دارد کتاب

مثنوی او چو قرآن مدل

هادی بعضی و بعضی را مضل

مرحوم سعید نفیسی درباره مولانا و کتابش
گوید: این عارف بزرگ، آتش در سوختگان عالم زد.
اکنون هشت قرن از آن می‌گذرد و خدا داند که جان
میلیون‌ها مردم را آن آتش در گرفته است. شیخ زاده
بلخی از گوشه خانقاه قونیه جهان گرفت، و ه که چه
آسان و چه دشوار است جهان گرفتن! برای کسی که
یزدان این نیروی سحر انگیز را در او نهاده، بسیار
آسان است و آن دیگری را که این مایه در رگ و پی راه
نیافته، چنان دشوار است که اگر عمرها بزند، باز بدان
توان رسید.

کتابی است درشش دفتر و ۲۵۶۳۲ بیت، که
هشت قرن است از ساحل دریای رم گرفته تا کنار
رود گنگ، بر همه اندیشه‌ها حکمرانی می‌کند،
نسخه‌ها از آن برداشتند و شرح‌ها بر آن نوشتند و
چاپ‌ها، ترجمه‌ها و خلاصه‌ها از آن کرده‌اند، یکی
می‌خواند و بر اوراق آن می‌گردد، یکی زمزمه می‌کند
و بر اشعار آن دست می‌افشاند و پای می‌کوبد، یکی
در نماز و طاعت آن را باراز و نیاز خود جفت می‌کند،

یکی از آن حکمت می آموزد، دیگری عرفان، سومی لغت و صرف و نحو. چهارمی سخنگویی و فصاحت، پنجمی دین و ششمی داستان آن را از بر می کند.

یکی به اشعار آن مثل می زند، دیگری سخن آن را گواه خود می آورد، یکی را می خندانند و دیگری را می گریانند. خدا داند که این کتاب چه شورها در جهان افکنده و چه شورها را فرو نشانده است. این کتاب دریایی است پهناور که از این کران تا بدان کران سال ها راه است، چه بسا مردم که در میان موج های مردم خوار آن غرق شده اند، و هرگز به ساحل نرسیده اند.

سخن درباره دیباچه کتاب مثنوی بود، گوید: این کتاب مثنوی معنوی، اصول اصول اصول دین، (۱) در کشف اسرار و وصول (بنده به حق) یقین است، و همچنین فقه اکبر و (معارف خاص بلند) الهی و شرع تابناک ربانی و برهان آشکار سبحانی است... از این کتاب نیکان می خورند و می آشامند و آزادگان شادی و شادکامی می نمایند، این کتاب همانند رود نیل است (در زمان حضرت موسی (ع)) برای صابران (در عشق و سلوک الهی) آبی صاف و زلال، و برای فرعونیان و کافران حسرت و نکال است، همان گونه که خداوند درباره قرآن فرموده: بسیاری را به دین هدایت می کند و جمعی را هم به دین گمراه می کند «آیه ۲۶ سوره بقره»، این کتاب شفابخش دل ها و برطرف کننده اندوه ها و آشکار کننده حقایق قرآن و فراخی بخش روزی و نیکوکننده خواهست...

متأله سبزواری (حاج ملاهادی صاحب منظومه حکمت) که خود حکیمی الهی است و شرحی هم بر مثنوی دارد، در مقدمه شرحش گوید: این اسلوب محکم، نه، بلکه تفسیر منظوم (قرآن) و راز سر به مهر است، و چنان که بینی تفسیر آیات بینات و شرح سنن نبویات و انواری از نور قرآن است و درخشش هایی از شعاع خورشید پر تو افشان آن است که به حسب بهره برداری از گنجینه های قرآن، در این کتاب (مثنوی) یعنی جامع حکمت قدیم، و بلکه همه اش حکمت قدیم است گرد آمده است.

بنابراین، کتاب مثنوی کتاب رمز و کنایه است و مولانا در آن بسیار موجز سخن گفته و حقایق را در لباس داستان ها و حکایات بیان می داشته است، چنان که می گوید:

گفتمش پوشیده بهتر سَر یار،
خود تو در ضمن حکایت گوش دار
خوشتر آن باشد که سَر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران
گفت مکشوف و برهنه گوی این
آشکارا به که پنهان ذکر دین
گفتم ار عریان شود او در عیان
نه تومانی نه کنارت نه میان

و آن جهان در جنب این جهان، چون خشخاشی است بر روی دریا و گلشنی است در مقابل گلخن، آنان که در بند این جهانند و تو جهشان به محسوسات است، از آن جهان بی خبرند و اگر خبر یابند- به قول مولی الموالی علی (ع)- چشم بر هم زدنی در اینجا درنگ نمی کنند یعنی آرزوی رسیدن بدان جهان را می کنند، و مانع آن زنده بودن است، لذا تمنای مرگ و وصال محبوب را دارند چنان که مولانا گوید:

آزمودم مرگ من در زندگی است

چون بمیرم زان سپس پایدگی است

لذا، چنین صلاح دیدیم که از این موضوعات بسنده بر بیان حشر و نشر و اثبات جهان دیگر و تجسم اعمال کنیم، و در ضمن حکمت های مرگ و بقای روح و بهشت و دوزخ و مرگ اختیاری را که - در همین خاک جهان دگری ساختن است - متذکر گردیم، تا هشدار و بیدار باشی باشد انسان معاصر را از این تار عنکبوتی، که سال هاست بر خود تنیده است، من الله التوفیق و علیه التکلان.

مولانا در بیان اثبات وجود جهانی دیگر گوید:

آن جهان و راهش ار پیدا شدی

کم کسی یک لحظه در اینجا بدی

ای تو نارسته از این فانی رباط

تو چه دانی صحو و سکر و انبساط

ای که اندر چشمه شور است جات

تو چه دانی شط جیحون و فرات

و چون انسان معاصر - اکثرا - در این زندان طبیعت به چهار میخ عناصر چهار گانه کشیده شده و فکر رهایی از این زندان به ذهنش نمی رسد، لذا هر چه بینایان و جهانگردان عوالم برین از عوالم دیگر و اسرار آنها خبر می دهند، به جهت نایبنا شدن در این سیاه چال تاریک طبیعت، تصدیق سخن ایشان را نمی کنند و جز این ماتمکده تاریک را نمی شناسند و به اندیشه اش خطور نمی کند که از کجا آمده و آمدنش بهر چه بوده و به کجای رود و وطنش برایش معلوم نیست، چنان که مولی الموالی علی (ع) فرمود: خدای رحمت کند کسی را که بداند از کجا آمده و در کجاست و به کجای رود. مولانا در این هنگام، این چنین انسانی را متذکر می گردد و بدو می گوید:

آسمانی بس بلند و پرضیا

آفتاب و ماهتاب و غیرها

در صفت ناید عجایب های آن

تو در این ظلمت چه ای در امتحان

خون خوری در چار میخ ابتلا

در میان حبس و اجناس عنا

او به حکم حال خود منکر بدی

زین رسالت معرض و کافر شدی

کاین محال است و فریب است و غرور

زانکه تصویری ندارد چشم کور

همچنانکه خلق عام اندر جهان

هشدار خداوند و انبیا و اولیا و

مولانا و عرفای دیگر به انسان

معاصر در بند محسوسات و ابزار

عظیم مادی آن است که منازل

حیوانی دنیوی و تکنیک و صنعت

شمار از منازل برین اخروی باز

ندارد و در این خاکدان زندانی نکند

و منزلتی را که باید در این جهان،

برای آن جهان کسب کنید از دست

بدهید.

مولانا در این اقیانوس بیکران درباره موضوعات بی شماری سخن گفته که واقعا از حد شمار بیرون است، از خلافت محمدیه و معراج و شفاعت و شهادت و مراتب عبادات و فروع دین و قضا و قدر و جبر و اختیار و علم و عقل و خوف و رجا و عدل و ظلم و کيفر اعمال و اثبات وجود جهانی دیگر و عرض اعمال و حکمت های مرگ و بقای روح و حشر و بهشت و دوزخ و توبه و مراد و مرید و ادب در حضور مشایخ و سیر و سلوک و جذب و اقسام ریاضات و انواع مکارم اخلاق و مقامات سلوک و مراتب عشق و مراتب حقایق و نهایتات مراتب سلوک، از معرفت و فنا و توحید و انواع بی شمار دیگر، که بیانش موجب اطناب می شود، سخن گفته است، که از هر نهری از انهار این موضوعات، جوی ها و جداول بسیار دیگر منشعب می گردند.

مولانا حسین کاشفی سبزواری؛ دانشمند قرن نهم و دهم هجری، در کتاب «لب و لباب مثنوی» بخشی از آنها را بیان داشته است.

بنابراین، مادر این راستا بر آنیم که انسان معاصر را قدری از طیفی که گرداگرد وجود ظاهری و ذهن و حتی بینش و روح او رافرا گرفته و از جهان معنوی بی خبرش ساخته است بر آورده و دیده اش را به روزنه جهانی که قابل مقایسه با این جهان نیست و به قول رسول خدا (ص) مانند حلقه ای است در بیابانی بی انتها، باز گشاییم و او را متذکر گردانیم که فراسوی این جهان، جهان دیگری است که باز گشت همه ما بدانجا خواهد بود، «انالله و انالیه راجعون»

زان جهان ابدال می گویندشان
 کاین جهان چاهی است بس تاریک و تنگ
 هست بیرون عالمی بی بوی و رنگ
 هیچ در گوش کسی زایشان نرفت
 کاین طمع آمد حجاب ژرف و رفت
 اندکی جنبش بکن همچون جنین
 تا بیخشدت حواس نوربین
 وز جهان چون رحم بیرون روی
 از زمین در عرصه واسع شوی
 زانکه ارض الله واسع گفته اند
 عرصه ای دان کاتبیادر رفته اند
 دل نگرده تنگ از عرصه فراخ
 نخل تر آنجا نگرده خشک شاخ

سپس مولانا به بیان تجسم اعمال در روز رستاخیز می پردازد و در تمثیل آن، داستان لقمان حکیم را که با دیگر بردگان در خدمت خواجه بود بیان می دارد، که وی را با دیگر بردگان به باغ فرستاد تا میوه ها را جمع کنند. بردگان میوه ها را می خوردند و نزد خواجه، لقمان را متهم می کردند. خواجه بر لقمان خشمگین شد و او را مورد عتاب قرار داد و زبان نکوهش بر او گشود، لقمان گفت: ما را امتحان کن و آب گرمی به ما بنوشان و ما را در صحرا بدوان، تا معلوم شود آنها را چه کسی خورده است، خواجه چنین کرد و آنان را پس از نوشاندن آب گرم به صحرا دواند، همگی در قی افتادند و آن آب گرم، میوه ها را از درونشان بیرون می آورد، ولی از درون لقمان آب صافی بیرون می آمد.

مولانا این مثل را برای آشکار شدن صور اعمال انسان ها در رستاخیز بیان می دارد و می گوید:

یوم تبلی السرائر کلها
 بان منکم کامن لایستهی
 چون سقواماء حمیما قطع
 حملة الاستار مما افضحت

یعنی: روزی که تمام اسرار و کارهای نهانی آشکار و هویدا می گردد، و رازهایی از شما فاش می شود که انتظار بی پرده شدن آن را نداشتید، وقتی آب جوشان دوزخ را آشامیدید، تمام پرده ها پاره شود و رسوایی هایی پرده، ظاهر گردد.

چون همانطور که اشاره شد، حشر خلایق بر صور اعمالشان است، چنان که رسول خدا (ص) فرمود: همانطور که زندگی می کنید می میرید و همانطور که می میرید برانگیخته می شوید، و باز فرمود: مردمان بر صورت هایی محشور می شوند که صور خوکان و بوزینگان از آن صور، زیباتر است. این احادیث دلالت دارند که حشر و برانگیخته شدن خلایق در رستاخیز کوچک و بزرگ بر صور اعمال و افعال خودشان است. در قرآن کریم آمده است: «یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا» روزی که در صور دمیده شود و شما گروه گروه

□ انسان معاصر - اکثرا - در این زندان طبیعت به چهار میخ عناصر چهارگانه کشیده شده و فکر رهایی از این زندان به ذهنش نمی رسد، لذا هر چه بینایان و جهانگردان عوالم برین از عوالم دیگر و اسرار آنها خبر می دهند، به جهت ناپیانشدن در این سیاه چال تاریک طبیعت، تصدیق سخن ایشان را نمی کند و جز این ماتمکده تاریک را نمی شناسد.

بیابید «آیه ۱۸ - سوره نبا» و مراد از رستاخیز کوچک عالم مثال و برزخ بین مرگ و قیامت است که رسول خدا (ص) فرمود: هر کس بمیرد قیامتش برپا می شود، و سپس بادمیده شدن در صور اسرافیل، آن رستاخیز بزرگ و حشر اکبر برپا می گردد و هر تخمی که کاشته اند همان بروید و از همان برخوردارند، چنان که مولانا گوید:

سیرتی کان بر وجودت غالب است
 هم بر آن تصویر حشرت واجب است
 حشر پر حرص خس مردار خوار
 صورت خوکی بود روز شمار
 زانیان را گنده اندام نهان
 خمر خواران را بود گنده دهان
 حکم آن خور است کاو غالب تر است
 چون که زربیش از مس آمد، آن زراست
 این بهار نو ز بعد برگ ریز
 هست برهان بر وجود رستخیز
 در بهاران سبزه ها پیدا شود
 هر چه خورده است این زمین رسوا شود
 بردمد از آن دهان و آن لبش
 تا پدید آید ضمیر منهبش

سپس به انسانی که در صور محسوسات این جهانی غرق شده و عوامل جسمانی و مواد کونی آخشیجانی، چون تار عنکبوت به اطرافش تنیده شده، هشدار می دهد که ای انسان الهی که خداوند ترا معلم فرشتگان کرد و ندانمت که در این خاکدان چه افتاده است؟ قدری از افق محسوسات فراتر آی و

از گیتی به جهان مینوی بر شو!
 دزدئی کن از در و مرجان جان
 ای کم از سگ از درون عارفان
 مراد مولانا از سگ در اینجا، سگ اصحاب کهف است که از همراهی با عارفان و مردان الهی از بهشتیان گشت.

گرگ ظاهر گرد یوسف خود نگشت
 این حسد در فعل، از گرگان گذشت
 زانکه حشر حاسدان روز گزند
 بی گمان بر صورت گرگان کنند
 پیشه ای آمد وجود آدمی
 بر حذر شو زین وجود آدمی
 ظاهر و باطن اگر باشد یکی
 نیست کس را در نجات او شکی

صدر المتألهین شیرازی در کتاب بی همتای «اسرار الایات» خود، گوید: انسان از هنگام حدوث و پدید آمدن، وجودش پی در پی قوی گشته و به واسطه حرکت جوهری و خلق جدید، در مراتب وجودی، پشت سر هم سیر و حرکت می کند، جز آن که دنیا، مقداری از آن مراتب را، و آخرت بعد از آن مراتب را تا بی نهایت دربردارد، تمام مراتب دنیا با اختلافی که در پستی و بلندی دارند نسبت به مراتب آخرت پست است و بی ارزش؛ بنابراین هر کسی دانست این نشئه دنیایی از اوایل وجود طبیعتش که در آن قرار گرفته است، به صورت تدریجی و مرتبه مرتبه، خواهد دانست که ذات و حقیقت او دایم از نشئه و جهان دنیوی رو به سوی نشئه و جهان دیگری دارد، و برای او مراتب مختلفی است که بعضی از آن مراتب بعد از مرتبه دیگر است، مانند منازل سفر الی الله که بعضی از آن منازل در دنیا، و بعضی دیگر در آخرت است. پس اصل ماده وجود او و همچنین صورت عنصری او از دنیا است، و بعد از آن نباتی و بعدش صورت حسی اوست که تمامی از دنیا است، بعد از این مراتب، مراتب جهان نفس و بعدش قلب و روح و سرو خفی و آنچه بعد از آن است. و به قول مولانا: آنچه اندر و هم ناید آن شوم - است که تمامی از آخرت است، خداوند می فرماید: بنگر که چگونه بعضی شان را بر بعض دیگر برتری داده ایم؟ و مراتب آخرت بسی بهتر و بسی افزون تر است «آیه ۲ - سوره اسراء».

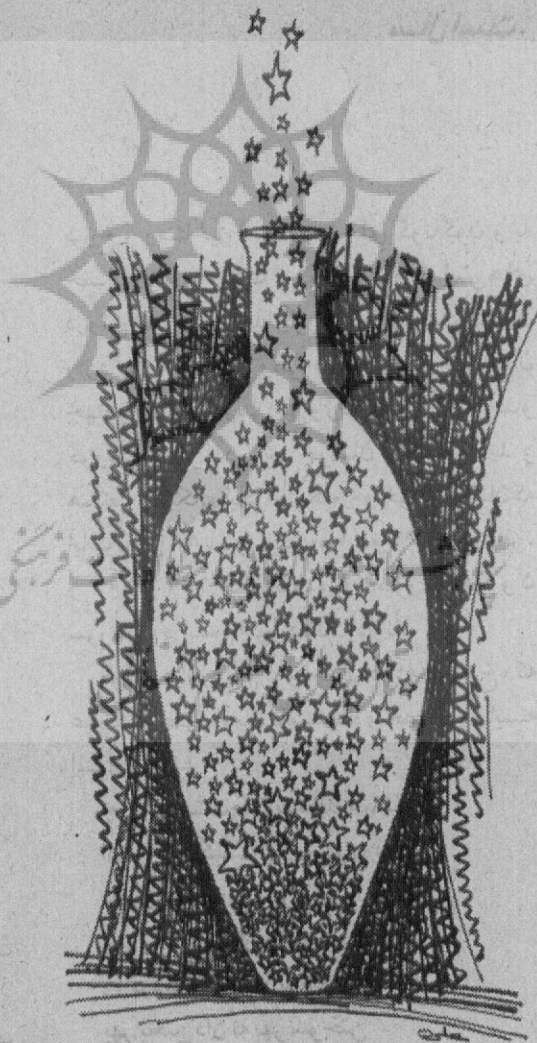
هشدار خداوند و انبیا و اولیا و مولانا و عرفای دیگر به انسان معاصر در بند محسوسات و ابزار عظیم مادی آن است که منازل حیوانی دنیوی و تکنیک و صنعت شما را از منازل برین اخروی باز ندارد و در این خاکدان زندانی نکند و منزلتی را که باید در این جهان، برای آن جهان کسب کنید از دست بدهید - کرده اند این تله در خاک که عنقا گیرند - و آن منازل، جز بعد از مرگ و برانگیخته شدن، به دست نمی آید، زیرا مرگ، آخرین منزل از منازل دنیا

و اولین منزل از منازل آخرت است، مولانا درباره شوق به مرگ گوید:

چون تمنوا الموت گفت ای صادقین
صادقم جان را برافشانم براین
مرگ شیرین گشت و نقلم زین سرا
چون قفس هشتن پریدن مرغ را
آن قفس که هست عین باغ در
مرغ می بیند گلستان و شجر
جوق مرغان از بیرون گرد قفس
خوش همی خوانند ز آزادی قصص
مرغ را اندر قفس زان سبزه زار
نه خورش مانده است و نه صبر و قرار
سر زهر سوراخ بیرون می کند
تا بود کاین بند از پا بر کند
چون دل و جانت چنین بیرون رود
این قفس را در گشایی چون بود؟
جان های بسته اندر آب و گل
چون رهند از آب و گلها شاد دل
در هوای عشق حق رقصان شوند
همچو قرص بدر بی نقصان شوند
ای حریفان من از آنها نیستم
کز خیالاتی در این ره ایستم
فارغم از طمطراق و از ریا
قل تعالوا گفت جانم را خدا
مردن این ساعت مرا شیرین شده است
بل هم احیاء پی من آمده است
اقتلونی یا ثقاتی لا ئما
ان فی قتلی حیوة دائما
فرقتی لولم یکن دارالسکون
کم نقل انا الیه و راجعون
راجع آن باشد که باز آیی به شهر
سوی وحدت آیی از تفریق دهر
پیش من این تن ندارد قیمتی
بی تن خویشم فتی این الفتی
خنجر و شمشیر شد ریحان من
مرگ من شد بزم نرگسدان من
هستی حیوان شد از مرگ نبات
راست آمد اقتلونی یا ثقات
چون چنین بردی است ما را بعد مات
راست آمدان فی قتلی حیات

بنابراین، درباره تجسم اعمال گوئیم: بدان! تکرار اعمال و افعال انسان در این جهان و در کالبد متحول و متجدد، موجب پدید آمدن خویها و صفاتی در نفس می گردد و هر کدام از آنها که بر جوهر نفس چیره و غالب باشد، نفس در رستخیز به همان صورتی که با آن خلق و خو مناسبت دارد، مصور و مجسم خواهد شد. و شکی نیست که اعمال اشقیاء- آنان که روی از حقیقت برگردانیده و به پایین ترین درجات سقوط کرده اند- به مقدار همت و اراده

تکرار اعمال و افعال انسان در این جهان و در کالبد متحول و متجدد، موجب پدید آمدن خویها و صفاتی در نفس می گردد و هر کدام از آنها که بر جوهر نفس چیره و غالب باشد، نفس در رستخیز به همان صورتی که با آن خلق و خو مناسبت دارد، مصور و مجسم خواهد شد.



قاصر آنان است که توان بر شدن به مقامات و مراتب عالی را ندارند، اینان کسانی اند که در دنیا، اهدافشان مقصور بر امور حیوانی بوده است. لذا، بازگشتشان به برازخ حیوانی و به صورت همان حیواناتی که مناسبت با خلق و خواهی ایشان دارند، خواهد بود. برای این که حقیقت هر نوعی، ماده آن نوع

نیست، بلکه صورت آن نوع است که فعلیتش بدان صورت است، خواه آن صورت در ماده، یا بدون ماده باشد، ماده این جهانی باشد، یا آن جهانی. لذا، وقتی در استعداد و قابلیت نفس، صورت حیوانیت که منبعث از شقاوت است حاصل گشت و در آن استواری و پابرجایی یافت، یعنی از حالت عرضی خارج شد و تجوهر کرد و در باطن آن رسوخ نمود، او درنده ای گردیده و در آخرت که «تبلی السرائر» است و آشکار شدن حقایق، بدان صورت محشور خواهد شد، و تناسخی که قدما گفته اند بر این معنی است و لا غیر، و همینطور آتش آخرت آتش خالصی است که پیوسته شعله ور است و سر و صورت و اندام مجرم را می سوزاند. چنان که آیات ۱۵ و ۱۶ سوره معارج بر این امر گواه است، آن آتش آمیخته با دود و ماده هیزم و قتیله و نفت و غیره نیست و قطع کننده اعضاست، مولانا در این باره گوید:

هر چه تو در خواب بینی نیک و بد
روز محشر یک به یک پیدا شود
آنچه کردی اندرین خواب جهان
گرددت هنگام بیداری عیان
تا نپنداری که این بد کردنی است
اندر این خواب و تو را تعبیر نیست
بلکه این خنده بود گریه و نفیر
روز تعبیر ای ستمگر بر اسیر
گریه و درد و غم و زاری خود
شادمانی دان به بیداری خود
ای دریده پوستین یوسفان
گرگ بر خیزی از آن خواب گران
گشته گرگان یک به یک خواهی تو
می درانند از غضب اعضای تو
خون نخسبد بعد مرگت در قصاص
تو مگو که میرم و یابم خلاص
مرگ هر یک ای پسر هم رنگ اوست
آینه صافی یقین هم رنگ اوست
از تو رسته است از نکوی است از بد است
ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است
گر به خاری خسته ای خود کشته ای
ور حریر و قزدری خود رسته ای
چون سجودی یار کوهی مرد کشت
شدد در آن عالم سجود او بهشت
چونکه پرید از دهانش حمد حق
مرغ جنت ساختش رب الفلق
چون ز دست زخم بر مظلوم رست
آن درختی گشت از آن زقوم رست
چون ز خشم آتش تو در دلها زدی
مایه نار جهنم آمدی
آتش اینجا چو آدم سوز بود
آنچه از وی زاد مرد افروز بود
آن سخن های چومار و کژدمت

مار و کزدم گشت و می گیردمت
خشم تو خشم سعیر دوزخ است
هین بکش این دوزخت را کاین فح است
هر صفت کو بر نهادت غالب است
بر همان تصویر حشرت واجب است

در حدیث از قیس بن عاصم آمده که رسول خدا (ص) به او فرمود: ای قیس! تو ناگزیر از همدمی هستی که با تو به خاک سپرده می شود، در حالی که او زنده است و تو مرده، اگر او کریم باشد، تو را گرامی می دارد و اگر فرومایه باشد، آزارت می دهد، جز با او محشور نخواهی شد و جز از او، پرسش نخواهد شد، اگر صالح باشد با او انس خواهی گرفت و اگر فاسد باشد جز از او وحشت نخواهی داشت و او، همان فعل تو است؛ و باز فرمود: بهشت، زمینی خالی است که کاشته هایش «سبحان» الله است، فیثاغورس؛ حکیم یونانی گوید: گفتار و کردار و پندار تو، به زودی آشکار خواهد شد، و هر حرکت فکری و کلامی و یا عملی تو، به صورتی روحانی جسمانی ظاهر خواهد گردید، اگر نیک باشد به واسطه آن به قرب خدا راهنمایی خواهی شد و اگر زشت باشد، در آخرت شیطانی می گردد که تو را از ملاقات نور مانع می شود، مولانا در «دیوان شمس الحقایق» درباره تجسم اعمال و افعال در جهان دیگر گوید:

خلق های خوب تو پیشت دود بعد از ممات
همچو خاتونان مهر و می خرامند این صفات
آن یکی دست تو گیرد وان دگر پرسش کند
وان دگر از لعل و شکر پیش باز آرد زکات
چون طلاق تن بدادی حور بینی صف زده
مسلمات مومنات قانتات ثابت
بی علد پیش جنازه می دود خواهی تو
صبر تو و النازعات و شکر تو و الانشطات
در لحد مونس شوندت آن صفات با صفا
در تو آویزند ایشان چون بنین و چون بنات
حله ها پوشی بسی از بود و تار طاعتت
بسط جانت عرصه گردد از برون این جهات
هین خمش کن تا توانی تخم نیکی کار تو
زانکه پیدا شد بهشت عدل ز افعال ثقات

مواد اشخاص اخروی عبارت از تصورات باطنی و اندیشه های نفسانی است، چون انسان آخرتی از ماده طبیعی پدید نیامده، بلکه از صورت نفسانی ادراکی به وجود آمده است، و آنچه در آخرت است ارواحی است که آن ارواح به عینه صورت های قائم به ذات خودند و حیاتشان نفس ذاتشان است، آن ارواح در عین این که حیات شخصی دارند دارای صورت های فراوانی هستند، و انسان پس از خروج از این نشئه، نیروی ادراکیش قدرت، و علمش عین، و پنهانش آشکار می شود و نتایج اعمال و افکار خویش را مشاهده می کند. بنابراین حشر خلائق در

□ انسان های الهی، منتظر مرگ
محتومند بلکه با کسب مرگ
اختیاری - پیش از اجل طبیعی -
بدان سبقت می گیرند که جزو
کسانی باشند که به خوبی ها
می شتابند. این امور انسان را از
کوشش و فعالیت در جهان مادی
عنصری باز نمی دارد، بلکه چون در
این نشئه صاحب اختیار است
دستیابی بدان آسان تر از نشئه
دیگر است که هر روزش پنجاه هزار
سال است.

برزخ و رستاخیز به صورت های گوناگون و به حسب افعال و نیات و معتقدات و گرایش های درونی آنان است، لذا گروهی به صورت میهمان وارد می شوند و گروهی دیگر به صورت راندن چهار پایان، و گروهی غل و زنجیر به گردن دارند و گروهی دیگر، در آب جوشان کشیده شوند و همینطور اشکال دیگر از شکنجه و خواری. چنان که آیات ۸۵ و ۸۶ سوره مریم، و ۷۱ و ۷۲ سوره غافر، و ۱۰۲ و ۱۲۴ سوره طه، و ۲۲ سوره ملک، و ۵ سوره تکویر بدین امور دلالت دارند. مولانا درباره احوال و احوال درکات دوزخ، که عبارت از صور افعال ناپسندیده و خصال ناشایسته است، گوید:

چون ز دست ظلم بر مظلوم رست
آن درختی گشت از آن ز قوم رست
نار دوزخ جز که قشر افشار نیست
مغز را با هیچ ناری کار نیست
و بود در مغز ناری شعله زن
بهر بختن دان نه بهر سوختن
الخییثات الخیثین واجب است
زشت راهم زشت جفت و ناسب است
نار از شیطان و نور از حق بود
نور حق با نار کی ملحق شود؟
نوربان مر نور حق را طالبند
کافران هم نار خود را جاذبند
اصل نورانی همه روشن بود
اصل ظلمانی همه گلخن بود

کافران چون جنس سجنین آمدند
نار دوزخ را خوش آئین آمدند
مومن از نور خدا یابد امان
نار دوزخ شد سزای کافران

پس هر انسانی در رستاخیز اگر صفت شهوت و امثال آن که از شاخه های نفس شهوی است بر او غالب باشد، به صورت حیوانی که آن صفت بر او غلبه دارد محشور می شود و همینطور اگر بر او صفت برتری جویی و غلبه، از قبیل ریاست و امثال آن که از شاخه های نفس غضبی است غالب باشد، به صورت درنده ای از درندگان محشور می شود، و اگر بر او صفت مکر و فریب و خودپسندی که از شاخه های نفس شیطانی است غالب باشد، به صورت شیطانی از شیاطین محشور خواهد شد، و اگر بر او ادراک معقولات و تجرد از جسمانیات و رهایی از این امراض نفسانی غالب باشد، به صورت فرشته ای از فرشتگان ارجمند محشور خواهد شد، زیرا در آن هنگام قوه ها فعل می گردند و استعدادات صورت، و اعتقادات نمایان، و پنهان ها هویدا، چنان که بسیاری از آیات قرآنی بر این امر دلالت دارد، مانند: آیات ۹ و ۱۰ سوره عادیات، و ۳۶ سوره نازعات، و ۹۰ سوره شعرا.

در این صورت افراد انسانی اگر چه در دنیا به حسب ظاهر همانند یکدیگرند، ولی هنگام حشر به حسب باطنی دارای حقایق گوناگون و ضد همدیگرند، زیرا در آنجا همین جوهر نطقی و عقل منفعل از آن، به عینه ماده صورت اخروی می گردد؛ و یک معنی اگر چه برای حقایق مختلف جایز نیست که دارای فصل یا صورت باشد، اما جایز است که جنس و ماده اصلی برای حقایق مختلف باشد و آن، به واسطه تعیین و تحصیل است در اولی، و ابهام و پوشیدگی است در دومی. پس نتیجه می گیریم که نفس، صورت تمامیه تمام اجسام حسی این جهانی، و ماده اثرپذیری است مرصور آن جهانی و عوالم دیگر را، و آیات ۱۹ سوره یونس و ۹۳ سوره نحل، و ۱۸ سوره نبا بدانها دلالت دارد. پس بر هر محشوری جایز است که گفته شود. وی صورت عمل خودش است.

انسان های الهی، منتظر مرگ محتومند، که خداوند فرموده: چون اجلشان آید، نه لحظه ای مؤخر شوند و نه مقدم شوند آیه ۴ سوره اعراف. بلکه با کسب مرگ اختیاری - پیش از اجل طبیعی - بدان سبقت می گیرند که جزو کسانی باشند که به خوبی ها می شتابند «آیه ۱۱۴ - سوره آل عمران»، این امور انسان را از کوشش و فعالیت در جهان مادی عنصری باز نمی دارد، بلکه چون در این نشئه صاحب اختیار است دستیابی بدان آسان تر از نشئه دیگر است که هر روزش پنجاه هزار سال است. در معارف اسلامی یک قیامت صغراست و یک

قیامت وسطی و یک قیامت کبرا، قیامت صغرا: نشئه پس از مرگ است که روح انسان به صور اعمالی که در این جهان مرتکب شده - تا قیامت کبرا که رستاخیز بزرگ جهانی است - باقی می ماند قیامت وسطی عبارت از مرگ اختیاری است به سوی حیات قدسی ابدی، چنان که افلاطون الهی گفته: به اراده خویش بمیر که طبعاً زنده خواهی شد، و ترجمه آیه «آن کس که مرده بود و زنده اش کرده ایم» (۱۲۳- سوره انعام) عبارت از این است و واژه پیش از آن که بمیرانندتان بمیرید! اشارت بدین است، و حاصل سخن آن که، انسان رهنورد به سوی جهان معنویت، باید در زمان حیات فانی، جان باقی پیدا کند که چون جان عاریتی را و استانند، جان زنده ابد باشد، حکیم الهی، سنائی غزنوی بدین امر، اشاره کرده و گفته: بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما مولانا بدین مرگ - در عین حیات و سرور طبیعی - اشاره کرده و گفته:

مرگ پیش از مرگ امن است ای فتی
 این چنین فرمود ما را مصطفی
 گفت موتوا کلکم من قبل ان
 یأتی الموت تموتوا بالفتن
 باد تند است و چراغ ابری
 زو بگیرانم چراغ دیگری
 همچو عارف کز تن ناقص چراغ
 شمع دل افروخت از بهر فراغ
 تا که روزی این بمیرد ناگهان
 پیش چشم خود نهد آن شمع جان
 سر موتوا قبل موتوا این بود
 که پس از مردن فراغتارسد
 غیر مردن هیچ فرهنگی دگر
 در نگیرد با خدا ای حیلہ گر
 یک عنایت به زصدگون اجتهاد
 جهد را خوف است از صدگون فساد
 وان عنایت هست موقوف ممات
 تجربت کردند این ره را ثقات
 بلکه مرگش بی عنایت نیز نیست
 بی عنایت هان و هان جائی مایست
 جان بسی کنندی و اندر پرده ای
 زانکه مردن اصل بد نامرده ای
 تا نمیری نیست جان کندن تمام
 بی کمال نردبان نایی به بام
 چون زصد پایه دو پایه کم بود
 بام را کوشنده نامحرم بود
 چون رسن یک گز زصد گز کم شود
 آب اندر دلواز چه کی رود؟
 چون نمردی گشت جان کندن دراز
 مات شو در صبح ای شمع طراز
 تانگشتند، اختران از ما نپهان

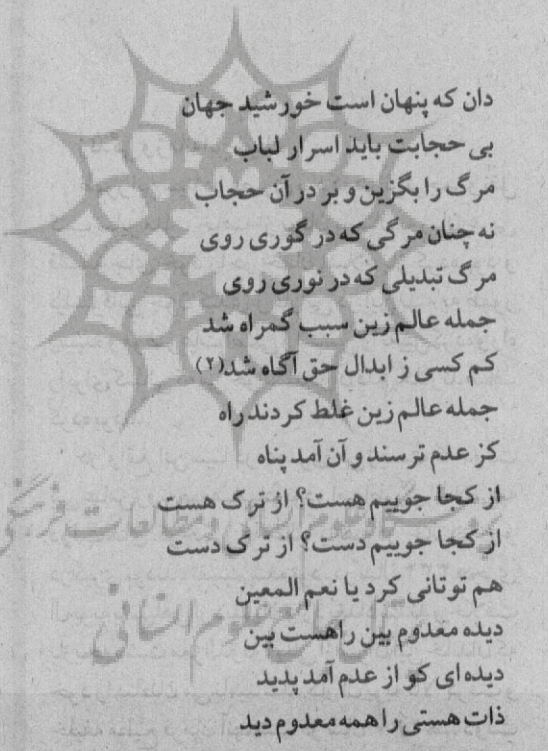
در معارف اسلامی یک قیامت صغراست و یک قیامت وسطی و یک قیامت کبرا، قیامت صغرا: نشئه پس از مرگ است که روح انسان به صور اعمالی که در این جهان مرتکب شده - تا قیامت کبرا که رستاخیز بزرگ جهانی است - باقی می ماند قیامت وسطی عبارت از مرگ اختیاری است به سوی حیات قدسی ابدی.

را بهشت نفس می گویند. دوم، بهشت وراثت است و آن نتیجه خواهی پسندیده و مکارم اخلاق است که حصول این اخلاق به متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله است، و صاحبان وراثت، عالمان ربانی، یعنی اولیای الهی اند که درباره شان فرموده: آنان وارثان اند که بهشت را به ارث می برند» آیه ۱۱ سوره مؤمنون».

سوم، بهشت صفات است و آن را بهشت معنوی نیز گویند، و آن عبارت از تجلیات اسماء و صفات الهی است بر بهشتی، این همان بهشت دل است که خداوند فرمود: به صف بندگان من در آی و به بهشت در آی (آیه ۳۰ سوره فجر).

چهارم، بهشت ذات است و آن مشاهده جمال احدیت و عبارت از بهشت روح است. در پایان، این مقاله را با سروده ای از مولانا به پایان می بریم:

این مباحث تا بدینجا گفتی است
 هر چه آید زین سپس بنهفتی است
 تا به دریا سیر اسب و زین بود
 بعد از اینت مرکب چوبین بود
 این خموشی مرکب چوبین بود
 بحریان را خامشی تلقین بود
 هر خموشی که ملولت می کند
 نعره های عشق آن سو می زند
 پس ز جان کن وصل جانان را طلب
 بی لب و بی کام می گو نام رب
 تارهی از جنس این فانی جهان
 در جهان جان بمانی جاودان
 رو به سوی اصل خود همچون خلیل
 بگذر از استاره و چرخ علیل
 پای همت بر خور و بر ماه نه
 سر بر آن ایوان و آن درگاه نه
 این خودی را محو کن اندر خدا
 تا نمائی همچو ابلیسی جدا
 آب جان را ریزاند بحر جان
 تا شوی دریای بی حد و کران
 چون رسید اینجا بیانم سر نهاد
 محو شد والله اعلم بالرشاد



دان که پنهان است خورشید جهان
 بی حجابت باید اسرار لباب
 مرگ را بگزین و بر در آن حجاب
 نه چنان مرگی که در گوری روی
 مرگ تبدیلی که در نوری روی
 جمله عالم زین سبب گمراه شد
 کم کسی ز ابدال حق آگاه شد (۲)
 جمله عالم زین غلط کردند راه
 کز عدم ترسند و آن آمد پناه
 از کجا جویم هست؟ از ترک هست
 از کجا جویم دست؟ از ترک دست
 هم توتانی کرد یا نعم المماین
 دیده معلوم بین راهست بین
 دیده ای کو از عدم آمد پدید
 ذات هستی راهمه معلوم دید

سخن مادر تجسم اعمال و تبدیل اخلاق بود، که نتیجه اش در آن جهان، بهشت ابدی و رضوان سرمدی برای انسان معاصر و غیر معاصر است، و چون از بیان آنها در حد میسور و اجمال فارغ آمدیم، اشاره ای مختصر به بهشت و انواع آن کرده و این مقاله را به پایان می رسانیم: نزد محققان از اولیاء، بهشت چهار بهشت است: نخست، بهشت افعال است که بدان جنت صوری و بهشت اعمال هم می گویند، این همان بهشتی است که شریعت بدان متقیان را وعده داده است و دارای انواع خوردنی ها و نوشیدنی ها و جامه های دلبخواه و دستبدهای زرین و مکلل به جواهر و نکاح های عالی است و هر چه که دل بهشتی آرزوی آن را کند برایش آماده است، و این

بی نوشت:

۱- اصول اول شریعت و دوم، طریقت و سوم، حقیقت است، یعنی بحث در اصول حقایق دارد.
 ۲- مراد از ابدال که جزو دسته ای از رجال الغیب اند کسانی اند که تبدیل صفات پیدا و مرگ ارادی حاصل کرده اند.